

ضمان غاصب نسبت به منافع در فقه اسلامی و حقوق مدنی ایران

حمید ابهری*^۱، علی اکبر ایزدی فرد^۲

^۱دانشیار دانشگاه مازندران، آستاد دانشگاه مازندران
(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۱۶ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۲۱)

چکیده

غصب یعنی استیلا بر حق دیگری به نحو عدوان (ماده ۳۰۸ قانون مدنی). در این که غاصب مال، ضامن عین آن است و در صورت تلف یا نقص مال در برابر مالک، مسؤول است، در منابع فقهی و حقوق مدنی ایران، تردیدی وجود ندارد لیکن در مورد ضمان غاصب نسبت به منافع مال مغضوب، در منابع فقهی اختلاف نظر وجود دارد. برخی، غاصب را ضامن منافع مال مغضوب نمی‌دانند؛ اعم از این که این منافع، متصل یا منفصل باشد. برخی دیگر، غاصب را ضامن منافع منفصل می‌دانند؛ نه متصل. بعضی از فقها نیز غاصب را ضامن منافع منفصل یا متصل مال می‌دانند. در مورد مبنای ضمان غاصب نسبت به منافع نیز، بین فقهای که غاصب را ضامن می‌دانند، اختلاف عقیده وجود دارد. در این تحقیق، ضمان غاصب نسبت به منافع مال مغضوب در فقه اسلامی (اهل سنت و فقه امامیه) و حقوق مدنی ایران و مبنای این ضمان، بررسی می‌شود. خواهیم دید که غاصب براساس قواعد ضمان ید و اتلاف، ضامن منافع متصل و منفصل مال می‌باشد.

کلید واژه‌ها: غصب - مال - منفعت - ضمان.

طرح مسأله

نفع عین اموال را منفعت گویند؛ مانند منفعت عین مستاجر (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۲/۵). غاصب همواره ضامن تلف، نقص یا عیب مال مغضوبه است، لیکن در مورد ضمان او نسبت به منافع، بحث و اختلاف نظر وجود دارد. سؤالات و مسائل مختلف و مهمی در این زمینه قابل طرح است که پاسخ به آنها هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، مفید می‌باشد؛ از جمله اینکه آیا اساساً غاصب ضامن منافع مال مغضوبه است؟

در صورت مثبت بودن پاسخ، این ضمان ناظر به منافع متصل است یا منفصل؟ آیا غاصب فقط ضامن منافع مستوفات است یا منافع غیر مستوفات نیز برعهده‌ی اوست؟ در پاسخ به این سؤالات، مباحث جالب و مفیدی در منابع فقهی مطرح گردیده که در حقوق مدنی ایران، قابل استفاده می‌باشد.

در این تحقیق، موضوع ضمان غاصب نسبت به منافع مال مغضوب، به تفکیک در فقه اسلامی (اهل سنت، فقه امامیه) و حقوق مدنی ایران، بررسی و تبیین می‌شود.

مبحث اول: ضمان منافع در فقه اسلامی

مطالب مربوط به این مبحث، با توجه به اختلاف نظرات موجود، در دو گفتار بیان می‌گردد.

گفتار اول: ضمان منافع در فقه اهل سنت

فقه‌های مذاهب اربعه، در مورد ضمان منافع بر دو دسته‌اند:

گروهی قائل به عدم ضمان منافع هستند. این گروه که به صراحت غصب را ازاله‌ی ید مالک، با اثبات ید مبطله می‌دانند، بین زوائد که منافع منفصل مانند ثمره‌ی بوستان و ولد حیوان و غیره است و منافع متصل و سایر منافع فرق می‌گذارند. آنها معتقدند که در مورد منافع منفصل، چنین منافعی در دست غاصب به‌عنوان امانت هستند و در صورتی که با تعدی و تفریط تلف شود و یا اینکه مالک، آن منافع را مطالبه کند ولی غاصب امتناع کند، فقط در این صورت است که غاصب ضامن است. ولی در مورد منافع متصل و سایر منافع مانند سکنی در خانه‌ی غیر یا سوار شدن بر چهارپای دیگری، چه این منافع مستوفات باشد و چه غیر مستوفات، قائل به عدم ضمان هستند. ابوحنیفه و ابویوسف و سایر فقه‌های این مذهب قائل به نظر فوق هستند (مرغینانی، ۱۹/۴، طحاوی، ۳۰، کاسانی، ۱۵۱/۷، سمرقندی، ۱۴۶/۳، ربحامی، ۲۷۳). ملاحظه می‌شود که این گروه، در منافع منفصل نیز غاصب را در مورد منافع امین می‌دانند و این به معنی عدم ضمان منافع منفصل است. تلقی غاصب به‌عنوان امین، محل تأمل است؛ زیرا امانت، یا قانونی (شرعی) یا مالکانه است؛ حال آنکه غاصب نه به حکم قانون، امین تلقی شده است نه مالک، او را امین می‌شناسد.

برخی از متأخرین این مذهب، استثنائاتی بر عدم ضمان منافع وارد کرده‌اند که این استثنائات عبارتند از: منافعی که مورد بهره‌برداری و سوددهی هستند؛ منافع اموال یتیم و منافع مال وقف؛ غاصب این سه مورد ضامن منافع خواهد بود؛ ولی در سایر موارد باز

هم قاعده، عدم ضمان است (ابن نجیم، ۲۰۴).

دلایلی که فقهای حنفی برای اثبات ادعای خود آورده‌اند، سه مورد است:

اول - اینکه منافع مغضوب، در تصرف و سیطره‌ی غاصب حاصل شده و تصرف را دلیل مالکیت می‌دانند؛ بنابراین، انسان، ضامن مملوک خود نیست.

دوم - در ضمان، باید بین مال مضمون و عوض آن، مماثلت وجود داشته باشد؛ در حالی که میان منافع و اجرت‌المثل، همچون درهم و دینار مماثلت نیست؛ زیرا منافع، عرض و مال، جوهر است (مرغینانی، ۵۹۹/۴).

سوم - برخی، دلیل عدم ضمان منافع را حدیث نبوی «الخراج بالضمن» می‌دانند و معتقدند که غاصب، ضامن منافع نیست و در قبال ضمان نسبت به عین، منافع زمان تصرف به او تعلق می‌گیرد. مستند آنها حکم حدیث نبوی «الخراج بالضمن» یعنی «خراج در مقابل ضمان است» بوده و بر این عقیده اند که بین ضمان عین و مالکیت غاصب نسبت به منافع ملازمه وجود دارد (سرخسی، ۷/۱). به عبارت دیگر، منافع مال مضمون، متعلق به کسی است که ضامن آن است.

به نظر می‌رسد که از حدیث الخراج بالضمن، نمی‌توان ضمان یا عدم ضمان منافع را استنباط کرد؛ زیرا اولاً: حدیث مذکور از نظر سند ضعیف است و راوی آن سمره بن جندب است و جبران ضعف با عمل مشهور، محل تردید است. ثانیاً: دلالت حدیث بر نفی ضمان در منافع، مردود است و تعداد احتمالات درباره‌ی معنی حدیث، آن را از قابلیت استناد ساقط کرده است. خراج، ممکن است به معنی خراج و مقاسمه یا به معنای اراضی خراجیه باشد (عمید زنجانی، ۲۳۸). وانگهی، با عنایت به آنچه که از ابوحنیفه و غیر او حکایت شده، ظاهر می‌شود که این قاعده نزد آنها حتی در موارد غصب و بیع فاسد عمومیت دارد؛ همانگونه که در قضیه ابی‌ولاد تصریح کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۸۱).

از ابی‌ولاد به اسناد صحیح نقل شده است: «روزی به مقصد قصر بنی هبیره، قاطری را برای رفت و برگشت، کرایه کردم و به دنبال یکی از بدهکاران خود از شهر خارج شدم؛ وقتی نزدیک پل کوفه رسیدم خبردار شدم که آن بدهکار به سوی نیل رفته است، به سوی نیل به دنبال او رفته، وقتی بدانجا رسیدم، با خبر شدم که وی به سوی بغداد سفر کرده است. به دنبال او رفتم و او را یافتم و پس از فراغت از بررسی حسابهای فیما بین به سوی کوفه بازگشتم؛ این در حالی بود که رفت و برگشت من در مجموع این سفر پانزده روز به طول انجامید. سپس به سوی صاحب قاطر رفتم و او را از جریان با خبر کردم و خواستم که از او حلالیت بطلبم و او را از کاری که انجام داده بودم، راضی

کنم؛ لذا به او پانزده درهم دادم؛ اما او از قبول آنها امتناع کرد. سپس به داوری و حکمیت ابوحنیفه تراضی کردیم و نزد او رفتیم. وی را از داستان مطلع کردیم. ابوحنیفه رو به صاحب قاطر کرد و گفت: از این مرد چه می‌خواهی؟ صاحب حیوان گفت: من کرایه‌ی حیوانم را خواستارم؛ او آن را پانزده روز در اختیار خود داشته (حبس کرده) است.

ابوحنیفه گفت: من تو را محق به دریافت چیزی نمی‌دانم؛ زیرا این مرد حیوان را برای رفتن به قصر بنی هبیره از تو کرایه کرده، اما به نیل و بغداد رفته و برگشته است. پس چون از حدود خارج شده، ضامن قیمت حیوان است و کرایه ساقط می‌گردد و وقتی که حیوان را سالم به صاحبش برگردانده و تو نیز آن را دریافت کرده‌ای، کرایه بر ذمه‌ی او ثابت نمی‌گردد. از نزد ابوحنیفه خارج شدیم و صاحب حیوان کلمه استرجاع را می‌گفت؛ به حال او ترحم کردم و چیزی بدو دادم و از او حلالیت طلبیدم؛ در همان سال به حج رفتم و امام صادق (ع) را از رأی قضایی که ابوحنیفه داده بود، با خبر کردم و از حضرت سوال کردم رأی و نظر شما چیست؟

حضرت فرمود: بر ذمه‌ی توست که مثل کرایه‌ی حیوان را از کوفه به نیل و از نیل به بغداد و از بغداد به کوفه، به او پرداخت کنی... به حضرت گفتم: فدایت شوم (در طول این پانزده روز) مقداری مخارج برای علفه حیوان صرف شد که من پرداخت کردم؛ آیا این مخارج را می‌توانم به حساب صاحب حیوان منظور کنم؟ حضرت فرمود: نه؛ زیرا تو غاصب بودی. (انصاری، ۱۱۰) آنچه از رأی و نظر امام صادق (ع) استنباط می‌شود، آن است که اگر غاصب برای نگهداری مال مغضوب، هزینه‌ای کرده باشد، این هزینه‌ها قابل مطالبه نیست؛ چون غاصب، در عوض این هزینه‌ها، از مال استفاده کرده است؛ به عبارت دیگر، سؤال مطروحه و رأی امام راجع به هزینه‌های متقبله برای نگهداری مال مغضوب بوده است و نه راجع به ضمان غاصب نسبت به منافع. بدیهی است که بین هزینه‌های مربوط به نگهداری مال و مسئولیت نسبت به منافع مال، تفاوت وجود دارد و نباید این دو مقوله را یکی دانست.

گروهی دیگر از فقهای اهل سنت، شامل فقهای مذاهب شافعی و حنبلی، قائل به ضمان منفصل مال مغضوب هستند؛ ولی در خصوص منافع متصل، معتقد به عدم ضمان چنین منافع هستند (نک: قرطبی، ۳۱۶/۲، صنهاجی، ۲۷/۴، رملی، ۱۶۸/۵) اکثر فقهای مالکی، قائل به ضمان منافع مستوفات بوده و در مورد منافع غیرمستوفات، قائل به عدم ضمان هستند (نک: دردیر، ۹۲، دسوقی، ۴۴۸، طرابلسی المغربی، ۲۸۵/۵).

گفتار دوم: ضمان منافع در فقه امامیه

در این مبحث، ابتدا ضمان غاصب نسبت به منافع، بیان می‌شود (بند اول)؛ سپس مبنای ضمان منافع بررسی می‌شود (بند دوم).

بند اول: ضمان غاصب نسبت به منافع

برخی از فقهای امامیه، معتقدند که استیلاء بر مال غیر، موجب ضمان متصرف، نسبت به عین مال و منافع آن در زمان تصرف می‌شود (نک: ابن حمزه، ۲۳). فقهای امامیه، مطابق احادیث و اخبار، از جمله صحیحی ابی ولاد، منافع را به هر حال، مضمون می‌دانند. به نظر فقهای امامیه، در مورد منافع مستوفات، بی‌تردید، شخص متصرف، ضامن است؛ خواه تصرف عدوانی باشد (غصب) و خواه غیرعدوانی؛ مانند مورد مقبوض به عقد فاسد؛ ولی در منافع غیرمستوفات، گروهی از فقها، معتقد به ضمان نیستند (نک: انصاری، ۱۰۴) ولی بنابر مشهور، فقهای امامیه، استیلائی بر منافع را به طور کلی مانند سلطه بر اعیان می‌دانند و اعتقاد دارند که غصب در این زمینه نیز تحقق می‌یابد و غاصب، ضامن منافع مستوفات و غیرمستوفات است (نک: حلی، ۳۷۸/۲، عاملی، ۲۴۱/۲، نراقی، ۳۶۷). منافع، از نظر عرف، دارای وجود اعتباری، ارزشمند و تابع مالکیت اعیان و در نتیجه قابل غصب است و سیره عقلایی این حقیقت را به وضوح ثابت می‌کند (عمید زنجانی، ۲۴۰).

مستند اصلی فقهای مشهور امامیه نسبت به ضمان منافع، اعم از مستوفات و غیرمستوفات، عموم قاعده‌ی «علی‌الید» است؛ زیرا اولاً: منافع، عموماً مال محسوب می‌شوند و بنابراین، مستقلاً می‌توانند مشمول مفاد کلمه «مال»ی موصولی در حدیث «علی‌الید» باشند. ثانیاً: منافع به تبع عین، تحت سلطه و استیلائی متصرف قرار می‌گیرند و بنابراین در عهده‌ی متصرفند و باید به صاحبش برگردانده شوند؛ خواه استیفا شده یا نشده باشند (محقق داماد، ۳۶۷/۲).

شیخ انصاری، نظریه‌ی مشهور را مورد انتقاد قرار داده و شمول قاعده‌ی علی‌الید را بر منافع، مخدوش می‌داند. ایشان نسبت به این که منافع از مصادیق مال است، تردید نداشته؛ اما در مورد شمول مفهوم و مفاد واژه‌ی «اخذت» می‌گویند: «حصول منفعت در ید متصرف از طریق قبض عین، موجب صدق «اخذت» نیست.» به نظر ایشان، آنچه اخذ شده، عین است و منافع غیرمستوفات، مأخوذ نشده است (انصاری، ۱۰۴).

در پاسخ به ایراد مذکور، گفته شده است که مراد از اخذ، همان سلطه و استیلاء است و این مفهوم نسبت به منافع، از طریق سلطه بر عین، ممکن است و صدق عرفی سلطه بر منافع با تحقق سلطه بر عین محقق می‌شود و لذا چنانچه ضمان منافع را مستند به قاعده‌ی «ید» بدانیم، با اشکالی مواجه نخواهیم شد. به نظر ایشان، اگر با توجه به استدلال شیخ، شمول قاعده‌ی علی‌الید بر منافع و استقرار ضمان ید بر شخص متصرف قابل تردید باشد، باز هم نظریه‌ی ضمان منافع، بدون مستند نخواهد بود؛ زیرا

تفویت منافع، مستند به عمل شخص متصرف است و بنابراین، مستند به قاعده‌ی ائتلاف و تسبیب، قابل مطالبه خواهد بود و علاوه بر آن، قاعده‌ی احترام نیز می‌تواند مستند ضمان منافع در خصوص منافع مستوفات باشد (نک: محقق داماد، ۷۱/۲).

با وجود این، نظر شیخ انصاری خالی از قوت نیست و ایرادات مطروحه بر نظر ایشان، وارد به نظر نمی‌رسد، زیرا در غصب منافع، غاصب، منافع غیرمستوفات را اخذ و غصب نمی‌کند؛ او عین مال را غصب می‌کند که با ضمان غاصب نسبت به عین، مسئولیت او نسبت به ائتلاف منافع مستوفات نیز تحقق می‌یابد.

برخی از فقها، در عدم ضمان غاصب نسبت به منافع، استدلال می‌کنند که «ید» به معنی استیلا و سیطره است و این امر، تنها نسبت به اشیایی که در عالم خارج موجود هستند، محقق می‌گردد؛ در حالی که منفعت، امری است که وجود خارجی نداشته و تدریجاً و با انهدام جزء قبلی به وجود می‌آید و اگر هم قبول کنیم استیلاء بر آن محقق می‌گردد، نسبت به منافعی است که ایجاد گردیده و به فعلیت رسیده است، و اطلاق ید بر منافعی که تحقق نیافته و در آینده ایجاد خواهد شد، ناصحیح است (نراقی، ۵۷۸/۲). ملاحظه می‌شود که این فقیه نیز، ید بر منافع به فعلیت رسیده را به طور ضمنی پذیرفته‌اند.

برخی از فقها، منافع را قابل غصب می‌دانند؛ اینان در ردّ نظر قبلی استدلال می‌کنند: «ایشان (احمد نراقی) ید را به معنی استیلائی که یک نوع رابطه و نسبت و اضافه بین مستولی و مستولی علیه می‌باشد، تلقی کرده و معتقدند که چون هر اضافه، نیاز به مضاف و مضاف الیه دارد که باید موجود باشد، در تصرف بر منافع، مستولی که متصرف و یک طرف اضافه است، موجود می‌باشد؛ اما منفعت که یک امر معدوم و طرف دیگر اضافه است (مستولی علیه) موجود نیست؛ بنابراین «ید» رخ نمی‌دهد و استیلاء «ید» در مورد منافع که امر معدوم و غیر موجودند، تحقق نمی‌یابد. در حالی که، در جواب این مؤلف (مرحوم نراقی) باید گفت که «اضافه ید» را نباید اضافه‌ی مقولیه، دانست. در اضافه‌ی مقولیه، ناچار می‌بایست دو طرف موجود باشند؛ همچون رابطه‌ی بین پدر و فرزند [اما] اضافه ید را باید اضافه اعتباری و قراردادی دانست.» بنابراین، این فقها به جریان قاعده‌ی «ید» نسبت به هر آنچه که تحت استیلاء شخص است، رأی داده‌اند؛ خواه از اعیان باشد یا از منافع یا از حقوق یا غیر آنها (موسوی خمینی، ۲۶۶/۱-۲۶۷). برخی از فقها، منافع غیرمستوفات را دارای مالیت دانسته و دلیل آنرا تعیین عوض، برای این منافع در عقد اجاره دانسته و از این رو، غاصب را ضامن این منافع می‌دانند (عمید زنجانی، ۲۴۰).

از آنچه گفته شد، برمی‌آید که در مورد ضمان غاصب نسبت به منافع مستوفات، کمتر تردیدی وجود دارد؛ زیرا این منافع، مالیت داشته و قابل اخذ می‌باشند؛ لیکن در مورد منافع غیر مستوفات، از آنجا که اخذ و سلطه بر این منافع توسط غاصب صورت نمی‌گیرد، همگام با شیخ انصاری، باید قائل به عدم ضمان نسبت به این منافع بود. البته اگر بخواهیم قائل به ضمان غاصب نسبت به این منافع باشیم، استناد به قاعده‌ی علی‌الید و جاهت نخواهد داشت؛ لیکن شاید بر اساس قاعده‌ی اتلاف، بتوان غاصب را ضامن این منافع قلمداد کرد.

بند دوم: مبانی ضمان منافع

فقه‌های امامیه، برای اثبات ضمان منافع، به ادله‌ی مختلفی استناد کرده‌اند که به صورت مختصر بیان می‌شود:

۱- قاعده‌ی علی‌الید

ید در صورتی که در مال غیر و بدون اذن از طرف خداوند متعال و یا از طرف صاحب مال باشد، موجب ضمان است (موسوی بجنوردی، ۴۸/۴). مدرک و مستند روایی این قاعده، حدیث مشهوری از رسول اکرم (ص) است که می‌فرماید: «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتَ حَتَّى تَوَدِّيَهُ» یعنی: «بر دست است آنچه را گرفته تا وقتی که آن را ادا کنند.» (بیهقی، ۹۵/۶، نوری، ۸۸/۱۷). به عبارت دیگر، هر کس بر مال دیگری دست یابد، بدون آنکه مأذون از طرف مالک باشد، موظف به رد آن به صاحب آن یا قائم مقام او است.

سئوالی که در این زمینه مطرح می‌باشد، این است که آیا «ما» در قاعده‌ی «علی‌الید»، شامل اعیان اموال است یا شامل منافع اموال هم می‌شود؟ در خصوص شمول «علی‌الید» نسبت به منافع، اختلاف نظر وجود دارد و هر کس برای اثبات مدعای خویش، به وجوهی تمسک جسته است.

همانطور که دیدیم، شیخ انصاری، علی‌الید را مختص اعیان می‌داند و شمول قاعده‌ی «علی‌الید» را بر منافع مخدوش دانسته و با توجه به مفهوم و مفاد واژه «اخذت» می‌گوید: «حصول منفعت در ید متصرف، از طریق قبض عین، موجب صدق «اخذ» نیست» (انصاری، ۱۰۴). به نظر ایشان، آنچه اخذ شده، عین است و منافع غیرمستوفات مأخوذ نشده است و علی‌الید شامل منافع نمی‌شود؛ زیرا درخصوص منافع، اخذ بالید صادق نیست.

امام خمینی (ره) معتقدند که مراد از اخذ، گرفتن به وسیله‌ی ید، به عنوان عضو خاصی نیست؛ بلکه مراد از آن استیلاء می‌باشد. ایشان مراد از اخذ را، اخذ حسی مانند اخذ ثوب، درهم و دینار نمی‌دانند؛ بلکه اخذ را به جهت شیوع استعمال آن در اخذ خانه

و ملک و سرزمین و غیره، به معنی استیلاء می‌دانند؛ بنابراین، مجرد استیلاء کافی است. ایشان در ادامه می‌فرمایند که متفاهم عرفی از قول رسول‌الله (ص) از علی‌الید، بیان قاعده‌ی کلی برای ضمان می‌باشد؛ نه در خصوص مأخوذ حسی (موسوی خمینی، ۲۷۳/۱). به نظر می‌رسد که توجیه مذکور نسبت به منافع منفصل، قابل قبول باشد؛ لیکن در مورد منافع متصل، توجیه مزبور قانع کننده نیست؛ زیرا این منافع مستقلاً مشمول اخذ قرار نمی‌گیرند.

برخی، به ایراد شیخ، به گونه‌ای دیگر جواب می‌دهند و می‌گویند که اخذ منافع به تبع اخذ عین محقق می‌شود و شاهد این مطلب، باب اجاره است. در آنجا فقها می‌گویند، اگر موجر کلید خانه را تحویل مستاجر داد، در حقیقت منافع مدت اجاره را به او واگذار کرده است؛ لذا معلوم می‌شود که اخذ بالاصاله لازم نیست؛ در جاهایی که اخذ بالاصاله امکان داشته باشد، بالاصاله والا بالتبع کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، منافع نزد عقلا، از اموال محسوب می‌شود. اگر منافع، مالیت نداشته باشد، پس باید باب اجارات در فقه مسدود شود؛ زیرا در تمام اجارات اعم از اعیان و اشخاص، مورد معامله منافع بوده و مال‌الاجاره در برابر آنها پرداخت می‌شود. به همین جهت است که در تعریف اجاره کلمه منفعت اخذ شده است: «اجاره هو تملیک المنفعة بعوض معلوم فی مدة معلومة» (لنکرانی، ۵۶، ۵۷).

به نظر می‌رسد که در مورد منافع مستوفات، بدون تردید استیلاء و ید مصداق پیدا می‌کند و غاصب با استفاده از آنها بر این منافع، مستولی می‌شود؛ ولی در منافع غیرمستوفات، استیلاء و ید صدق نمی‌کند؛ ولی غاصب، براساس قاعده‌ی اتلاف یا تسبیب، مسئول تلف این منافع است.

۲- قاعده‌ی احترام به مال مسلم

مقصود از احترام به مال مسلم، مصونیت اموال مسلمان، از تصرف و تعدی است؛ بدین معنا که اولاً تعدی و تجاوز نسبت به آنها جایز نیست و ثانیاً در فرض وقوع تعدی و تجاوز، متجاوز، مسئول و ضامن است (محقق داماد، ۲۱۳/۲).

پیامبر اکرم (ص) در حجة‌الوداع فرمودند: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» (موسوی بجنوردی، ۱۰۹/۲). براساس ظاهر این حدیث، اتلاف مال مسلم، موجب ضمان و حرمت است و ضمان همانطور که شامل اعیان می‌شود، شامل منافع هم می‌گردد؛ زیرا مال بر منافع هم صدق می‌کند.

استدلال به حدیث مذکور برای اثبات قاعده‌ی احترام به عنوان یکی از ادله‌ی

ضمانات قهریه، متوقف بر آن است که از روایت، حکم وضعی نیز استنباط گردد. بعضی فقها معتقدند که حدیث مذکور فقط در مقام بیان حکم تکلیفی است؛ یعنی می‌خواهد بگوید که تصرف در مال مردم حرام است و بیش از این دلالتی ندارد (نک: خوئی، ۱۲۹/۲). بعضی نیز ظاهر روایت را خلاف نظر فوق می‌دانند و بر اساس نظر ایشان، از حدیث مذکور می‌توان مفهومی اعم از وضعی و تکلیفی استنباط کرد (نک: محقق داماد، ۲۱۴/۲). نظر آیت الله خویی، منطقی و مستدل‌تر است؛ زیرا از حدیث ذکر شده، فقط حکم تکلیفی قابل استنباط است و حکم وضعی مسئولیت غاصب، از این حدیث استنتاج نمی‌شود.

قاعده‌ی احترام، اغلب در مواردی که فقها برای تمسک به قاعده ضمان ید، اتلاف یا تسبیب با مشکل روبرو گردیدند به کار برده شده است. شخصی که مال دیگری را غصب می‌کند، نسبت به عین آن، بنابر قاعده‌ی ضمان ید، ضامن است. اما راجع به منافع مستوفات و غیرمستوفات در استناد به قاعده‌ی مذکور، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و برخی از آنها قاعده‌ی ضمان ید را شامل این مورد نمی‌دانند. شیخ انصاری در مورد ضمان منافع مستوفات به قاعده‌ی احترام تمسک ورزیده و برای منافع غیرمستوفات، اظهار بی‌دلیلی و تردید می‌کنند (نک: انصاری، ۱۰۴). لذا به موجب قاعده‌ی احترام، مال مسلمان محترم و تجاوز و تعدی به آن، موجب ایجاد مسئولیت و ضمان برای متجاوز به مال دیگری است.

۳- قاعده‌ی لاضرر

یکی از مشهورترین قواعد فقهی، قاعده‌ی لاضرر است که مستند بسیاری از مسائل فقهی محسوب می‌شود.

برای ثبوت ضمان منافع در مال مغضوب، به قاعده‌ی لاضرر استناد شده است؛ به این بیان که محروم کردن مالک از منافع اموالش، موجب ورود ضرر به وی است و ضرر نیز به حکم این قاعده، در شریعت اسلام وجود ندارد و لذا برخی فقها، به این استناد، حکم به ضمان منافع داده‌اند (نک: خوئی، ۱۲۹/۲).

بر این استدلال، اشکال شده است که ادله‌ی نفی ضرر، برای اثبات حکم شرعی جعل نشده و تنها برای بیان نفی حکم ضرری وضع شده است. به عبارت دیگر، این قاعده مقرر می‌دارد که چنانچه وجود حکمی در موردی، موجب ضرر کسی شد، این حکم منتفی است و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شود؛ اما اگر از وجود حکم، ضرری به کسی وارد شد، از این قاعده، نمی‌توان حکم جبران ضرر در آن مورد را جعل کرد. بنابراین، با این قاعده، نمی‌شود حکمی را اثبات کرد؛ بلکه تنها می‌توان حکم ضرری را نفی کرد و

لذا نمی‌توان با این قاعده، بر ضمان منافع استدلال کرد و اثبات ضمان، خارج از مفاد این قاعده است (نک: نائینی، ۲۲۱/۲، انصاری، ۳۷۴، موسوی بجنوردی، ۶۷/۲). این استدلال، صحیح است؛ زیرا آنچه از قاعده‌ی لاضرر استفاده می‌گردد، رفع حکم ضرری است و لزوم جبران ضرر، از این قاعده، استنباط نمی‌شود.

با وجود این، افرادی مانند صاحب ریاض، با نظر فوق مخالف بوده و معتقدند که دایره‌ی قاعده‌ی لاضرر، محدود به رفع احکام و افعال خاص وجودی نیست؛ بلکه در مواردی برای اثبات ضمان نیز به قاعده‌ی نفی ضرر تمسک شده است و با قبول ضمان زیان زننده، می‌توان به موجب این قاعده، ورود خسارت را بر زیان دیده، مرتفع ساخت (نک: طباطبایی، ۳۰۲، محقق داماد، ۱۵۹/۲).

۴- قاعده‌ی اتلاف

اتلاف مال دیگری، بدون اذن صاحب آن، از مصادیق تجاوز و تعدی بر دیگری محسوب و از موجبات ضمان است. این قاعده، در فقه با این عبارت بیان می‌شود: «مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» یعنی هرکس مال دیگری را تلف کند، ضامن آن است. برخی فقها حدیث مذکور را یک حدیث منقول از معصوم (ع) تلقی کرده‌اند (نک: نجفی، ۶۰/۳۷). هرچند این عبارت، در کتب حدیثی دیده نمی‌شود، ولی از چنان شهرتی برخوردار است و مورد استفاده فقها قرار گرفته که در حدیث بودن آن، تردیدی باقی نمی‌ماند و فقها در اصل ضمان ناشی از اتلاف، اجماع دارند (نک: محقق داماد، ۱۱۰/۲). برخی معتقدند که اتلاف، یک قاعده عقلایی است و آنچه نزد عقلا اتلاف مال شمرده شود، مشمول این قاعده خواهد بود و عقل، مطلق از بین بردن مال دیگری را به هر صورت که باشد (عین یا منفعت)، مصداق اتلاف می‌داند، (نک: موسوی خمینی، ۲۱۶/۱). این قاعده عقلایی، بر این امر قائم شده که اموال مردم نباید به هدر رود؛ از این رو، هرگاه کسی بر مال دیگری استیلاء یافت، خواه به عنوان غصب و خواه به عنوان قبض، به عقد فاسد و یا به هر عنوان دیگری که باشد، او ضامن آن مال با تمام خصوصیات که در ارزش آن دخالت دارند، می‌باشد و از جمله این خصوصیات، منافی است که از مال استیفاء کرده است و چون شارع مقدس، از این سیره، ردع و نفی نکرده است، لذا این سیره می‌تواند، دلیل بر ثبوت ضمان منافع باشد. البته در مورد جریان این قاعده در مورد منافع غیرمستوفات، اشکال کرده‌اند که منافی که هنوز استیفاء نشده، معدوم است و بنابراین، تلف آن متصور نیست (نک: خوئی، ۱۳۰/۲). با وجود این، به نظر می‌رسد که عرف و سیره‌ی عقلا، منافع مستوفات و غیرمستوفات را دارای مالیت

می‌داند؛ لیکن غاصب در مورد منافع مستوفات، بر مبنای اتلاف و در مورد منافع غیرمستوفات بر اساس تلف، ضامن است (عمید زنجانی، ۲۴۱).

مبحث دوم: ضمان منافع در حقوق مدنی ایران

در حقوق مدنی ایران، بی‌گمان، منفعت نیز مانند اعیان، در نظر عرف، مال محسوب می‌شود و مردم آن را با پول مبادله می‌کنند. مالیت اشیاء، به دلیل وجود منافعی است که از آنها برای انسان به دست می‌آید و مقصود از غصب منافع، استیلاء بر صلاحیت انتفاع از اعیان است که در نظر عرف و قانون، وجود خارجی و مستمر و یکپارچه دارد و می‌توان آن را برای مدتی نسبت به آینده، در برابر عوض انتقال داد (اجاره) و در عالم اعتبار، از عین جدا ساخت و مالکی دیگر برای آن تعیین کرد (کاتوزیان، ۱، ش ۲۳۲ و قرائت و تمرین ۸) و (۷۸/۲).

در حقوق ایران، براساس ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی، غاصب، علاوه بر اینکه ضامن عین مال مغضوب است، ضامن منافع آن نیز در مدت غصب خواهد بود؛ زیرا در صدر این ماده آمده است: «نسبت به منافع مغضوب، هر یک از غاصبین، به اندازه‌ی منافع زمان تصرف خود و ما بعد خود، ضامن است؛ گرچه استفاده منفعت نکرده باشد...» همانگونه که ملاحظه می‌شود، این ماده، مطلق بوده و فرقی بین اینکه غاصب، منافع را استیفاء کرده یا نکرده باشد، قائل نشده و در هر دو صورت، غاصب را ضامن منافع تلف شده می‌داند. تفاوتی نیست، بین کسی که خانه‌ای را غصب کرده و در آن سکونت کند و کسی که اتومبیل تاکسی دیگری را که هر روز با آن کار می‌کرده، توقیف کند و از آن استفاده نکند؛ زیرا غاصب دوم اگرچه استیفاء منفعت از اتومبیل نکرده ولی سبب تفویت منفعت عین شده است. در این صورت، غاصب، ضامن اجرت‌المثل منافع مال مغضوب خواهد بود. غاصب ضامن منافع پس از تلف مال تا زمان ردّ مثل یا قیمت نیست، زیرا منافع تابع عین است و پس از تلف عین، منافعی موجود نیست تا غاصب مسؤول آن باشد (امامی، ۳۷۲/۱).

در اینکه غاصب، ضامن منافع تفویت شده‌ی مال مغضوب است، بین حقوقدانان هیچ تردیدی وجود ندارد؛ خواه منافع متصل به آن باشد یا منفصل؛ خواه در زمان غصب به وجود آید یا پیش از آن و خواه غاصب از آن بهره‌مند شود یا معطل بگذارد تا تلف گردد (کاتوزیان، ۷۷)، ولی در مبنای ضمان، میان حقوقدانان، اختلاف نظر وجود دارد.

برخی به دلیل عدم استقرار منافع در تصرف مستولی، ضمان را در تمام موارد، به اتلاف مبتنی ساخته و منکر مفهوم غصب منافع هستند؛ در نظر آنها، ضمان مندرج در

ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی نیز عنوان ائتلاف دارد (جعفری لنگرودی، شماره ۷، ۸۷). این نظریه، مصون از اعتراض باقی نمانده و برخی حقوقدانان در پاسخ به آن گفته‌اند که لازمه‌ی مستند ساختن ضمان غاصب به ائتلاف منافع، این است که او تنها مسئول منافی باشد که خود از بین برده است؛ در حالی که ضمان ید به مراتب گسترده‌تر از این مسئولیت است و غاصب، ضامن تلف‌های ناشی از قوه‌ی قاهره یا اشخاص ثالث نیز هست و ضمان ناشی از غصب منافع، منحصر به ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی نیست. در ماده‌ی ۳۶۶ قانون مدنی می‌خوانیم: «هرگاه کسی به بیع فاسد، مالی را قبض کند، باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود، ضامن عین و منافع آن خواهد بود.» در اینجا، قانونگذار به متصرف، به دیده‌ی غاصب می‌نگرد و ضمان غاصب در مورد منافع تفویض شده ناشی از استیلا نامشروع است؛ نه ائتلاف. در صورتی که مال مغضوب، منفعتی متصل به آن داشته باشد، به همراه عین به مالک رد می‌شود و غاصب نمی‌تواند از این بابت حقی مطالبه کند؛ هرچند که منفعت نتیجه فعل او باشد (امامی، ۳۸۶/۱). عمل غاصب در مال غیر، بدون اذن مالک آن می‌باشد و قانون، احترام و ارزشی برای عمل عدوانی نشناخته است. برخی دیگر از حقوقدانان نیز مبنای ضمان منافع را غصب دانسته و آن را با مبانی قانون مدنی سازگارتر می‌دانند؛ زیرا منفعت هم، مانند عین، در نظر عرف، مال محسوب می‌شود و آن را با پول مبادله می‌نمایند (کاتوزیان، ۷۸). در مورد نماء منفصل نیز این تکلیف وجود دارد؛ زیرا، همین که در تصرف غاصب به وجود آید، مال مغضوب محسوب می‌شود و غاصب، ضامن منافع تفویض شده‌ی مال مغضوب است؛ خواه متصل به آن باشد یا منفصل، خواه در زمان غصب به وجود آید یا پیش از آن و خواه غاصب از آن بهره‌مند شود یا معطل گذارد تا تلف گردد (امامی، ۳۷۳/۱). با وجود این، درباره‌ی منافع مستوفات، با توجه به اینکه غاصب از این منافع استفاده نموده، مسئولیت او بر مبنای قاعده‌ی علی‌الید توجیه می‌شود؛ ولی درباره‌ی منافع غیر مستوفات، با عنایت به عدم تسلیط غاصب بر آنها، مسئولیت او بر اساس قاعده‌ی ائتلاف قابل توجیه است.

نتیجه

از آنچه گفته شد، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- در فقه اهل سنت، در مورد ضمان منافع، اختلاف نظر وجود دارد؛ گروهی، قائل به عدم ضمان منافع هستند و معتقدند که در مورد منافع منفصل، چنین منافعی در

دست غاصب، به عنوان امانت است و در صورتی که با تعدی و تفریط تلف شود، غاصب، ضامن است. در مورد منافع متصل، چه این منافع مستوفات باشد و چه غیر مستوفات، قائل به عدم ضمان هستند. ابوحنیفه و ابویوسف و سایر فقهای این مذهب، قائل به نظر فوق هستند. گروهی دیگر از فقهای اهل سنت، شامل فقهای مذاهب شافعی و حنبلی قائل به ضمان منفصل مال مغضوب هستند؛ ولی در خصوص منافع متصل، معتقد به عدم ضمان چنین منافی هستند. اکثر فقهای مالکی، قائل به ضمان منافع مستوفات بوده و در مورد منافع غیرمستوفات، قائل به عدم ضمان هستند. مبنای ضمان غاصب، از دیدگاه قائلان به ضمان، قاعده‌ی الخراج بالضمان است.

۲- فقهای امامیه، مطابق احادیث و اخبار، از جمله صحیح‌های ابی ولاد، منافع را به هر حال مضمون می‌دانند. به نظر فقهای امامیه، در مورد منافع مستوفات، بی‌تردید شخص متصرف ضامن است؛ خواه تصرف عدوانی باشد (غصب) و خواه غیرعدوانی؛ مانند مورد مقبوض به عقد فاسد؛ ولی در منافع غیرمستوفات، گروهی از فقها، معتقد به ضمان نیستند؛ ولی مشهور فقهای امامیه، استیلای بر منافع را به طور کلی، مانند سلطه بر اعیان می‌دانند و اعتقاد دارند که غصب در این زمینه نیز تحقق می‌یابد و غاصب ضامن منافع مستوفات و غیرمستوفات است. مستند اصلی فقهای مشهور امامیه نسبت به ضمان منافع، اعم از مستوفات و غیرمستوفات، عموم قاعده‌ی «علی‌الید» است؛ لیکن برخی از فقها، ضمان غاصب را بر اساس قواعد لاضرر، اتلاف و احترام مال مسلم، توجیه کرده‌اند. البته در مورد منافع غیر مستوفات، استناد به قاعده‌ی علی‌الید خالی از اشکال نیست؛ زیرا آنچه اخذ می‌شود و مشمول ضمان قرار می‌گیرد، عین مال است؛ نه منافع غیر مستوفات. همچنین، استناد به قاعده‌ی لاضرر و احترام به مال مسلم در صورتی صحیح خواهد بود که از این قواعد، حکم وضعی لزوم جبران ضرر نیز قابل استنباط باشد؛ در غیر این صورت، مسئولیت غاصب، نسبت به منافع، فقط بر اساس قاعده‌ی اتلاف، قابل توجیه است.

۳- در حقوق ایران، براساس ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی، غاصب، علاوه بر اینکه ضامن عین مال مغضوب است، ضامن منافع آن نیز در مدت غصب خواهد بود؛ در صدر این ماده آمده است: «نسبت به منافع مغضوب، هر یک از غاصبین، به اندازه‌ی منافع زمان تصرف خود و ما بعد خود، ضامن است؛ گرچه استفاده‌ی منفعت نکرده باشد...» این ماده، مطلق بوده و تفاوتی بین اینکه غاصب، منافع را استیفاء کرده یا نکرده باشد، قائل نشده و در هر دو صورت، غاصب را ضامن منافع تلف شده، می‌داند. با این وجود، به نظر

می‌رسد که مقنن، در تدوین مقررات غصب منافع، از نظر مشهور فقهای امامیه، تبعیت کرده است. در اینکه غاصب، ضامن منافع تفویض شده‌ی مال مغضوب است، بین حقوقدانان نیز تردیدی وجود ندارد؛ خواه منافع متصل به آن باشد یا منفصل؛ خواه در زمان غصب، به وجود آید یا پیش از آن و خواه غاصب از آن بهره‌مند شود یا معطل بگذارد تا تلف گردد؛ ولی در مبنای ضمان در بین حقوقدانان، اختلاف نظر وجود دارد. برخی، به دلیل عدم استقرار منافع در تصرف مستولی، ضمان را در تمام موارد، به اتلاف مبتنی می‌سازند و منکر مفهوم غصب منافع هستند؛ در نظر آنها، ضمان مندرج در ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی نیز عنوان اتلاف دارد. برخی دیگر، ضمان غاصب در مورد منافع تفویض شده را ناشی از استیلا نامشروع می‌دانند؛ نه اتلاف. در صورتی که مال مغضوب، منفعتی متصل به آن داشته باشد، به همراه عین، به مالک رد می‌شود و غاصب نمی‌تواند از این بابت، حقی مطالبه کند؛ هرچند که منفعت، نتیجه‌ی فعل او باشد. با توجه به اطلاق ماده‌ی ۳۲۰ قانون مدنی، باید غاصب را ضامن منافع مال مغضوب، اعم از منفصل یا متصل و مستوفات و غیر مستوفات دانست. مبنای ضمان غاصب در مورد منافع مستوفات را باید استیلا بر این منافع، بدون اذن مالک دانست؛ زیرا این منافع نیز مالیت داشته و قابل غصب می‌باشند و در مورد منافع غیر مستوفات، ضمان غاصب، بر مبنای اتلاف، قابل توجیه است.

فهرست منابع

۱. ابن حمزه، ابوجعفر محمد بن علی، *الوسیله*، علی اصغر مروارید، در سلسله الینابیع الفقهیه، موسسه فقه شیعه، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق؛
۲. ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم، *الاشباه والنظایر*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق؛
۳. امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، جلد اول، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲؛
۴. انصاری، مرتضی، *مکاسب*، نشر مرتضی، بی‌تا؛
۵. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، *السنن الکبری*، جلد ششم، دار المعرفه، بیروت، بی‌تا؛
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *عناصر غصب*، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷؛
۷. همو، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، جلد پنجم، گنج دانش، ۱۳۷۸؛
۸. حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف علی بن مطهر، *تذکره الفقهاء*، ج ۲، منشورات المکتبه المرتضویه، الطهران، بی‌تا؛
۹. خوئی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، جلد ۲، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۱؛
۱۰. دردیر، احمد، *الشرح الصغیر*، مطبعه المدنی، الطبعه الاولى، قاهره، ۱۳۸۲ ه. ق؛

۱۱. دسوقی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عرفه، *حاشیه‌الدسوقی*، مطبعه دارالکتب العربیه، مصر، ۱۲۹۵ ه. ق؛
۱۲. ربهامی، محمد بن شیخ محمد، *شرح مختصر وقایه کوری میری*، مطبع نامی کرامی محمد بیکی، اسلامبول، بی‌تا؛
۱۳. رملی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌العباس (الشهیر بالشافعی الصغیر)، *النهایه المحتاج*، جلد ۵، مطبعه البابی بمصر، ۱۳۵۷ ه. ق؛
۱۴. سرخسی، شمس‌الدین ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سهل، *مبسوط*، جلد ۱، مطبعه السعاده، الطبعة الاولى، ۱۳۲۴ ه. ق؛
۱۵. سمرقندی، شیخ مسعود بن یوسف، *صلوه المسعودی*، جلد ۳، پاکستان، بی‌تا؛
۱۶. صنهاجی، شهاب‌الدین احمد بن ادريس، *الشهیر بالقرافی*، الفروق، مطبعه دارالحیاء الکتب العربیه، الطبعة الاولى، ۱۳۴۶ ه. ق؛
۱۷. طباطبایی، علی بن محمد، *ریاض المسائل*، قم، ۱۲۹۲ ه. ق؛
۱۸. طحاوی، ابی جعفر احمد بن محمد بن سلامه، *مختصر الطحاوی*، مطبعه دارالکتب العربی، القاهره، ۱۳۷۰ ه. ق؛
۱۹. طرابلسی‌المغربی، عبدالله محمد بن محمد (المعروف بابن الخطاب)، *مواهب الجلیل*، جلد ۵، الطبعة الثانية، ۱۳۷۱ ه. ق؛
۲۰. قرطبی، محمد ابن احمد بن محمد ابن احمد بن رشد (الشهیر بابن رشد)، *بدایه‌المجتهد و نهاییه‌المقتصد*، جلد ۲، مطبعه مصطفی، الطبعة الثانية، ۱۳۷۹ ه. ق؛
۲۱. عاملی، زین‌الدین علی (شهید ثانی)، *مسالك الافهام*، جلد ۲، طبعه حجریه، بی‌تا؛
۲۲. عمید زنجانی، عباسعلی، *موجبات ضمان*، نشر میزان، ۱۳۸۲؛
۲۳. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی، الزام‌های خارج از قرارداد (ضمان قهری)*، جلد اول و دوم در یک مجلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴؛
۲۴. همو، *حقوق مدنی*، عقود معین، جلد ۱، شرکت انتشار، ۱۳۷۳؛
۲۵. کاسانی، ابی بکر بن مسعود، *بدائع الصنائع*، جلد ۷، مطبعه الجمالیه، الطبعة الاولى، مصر، ۱۳۲۸ ه. ق؛
۲۶. لنکرانی، فاضل، *قواعد فقه (درس خارج فقه)*، گردآوری دکتر میرقاسم جعفرزاده، بی‌تا، ۱۳۶۷؛
۲۷. محقق داماد، سیدمصطفی، *قواعد فقه (بخش مدنی)*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۶؛
۲۸. مرغینانی، علی ابن ابی‌بکر الرشدانی، *الهدایه مع ترجمه فارسی و شرح*، جلد ۴، المکتبه الحقانیه، پیشاور پاکستان، بی‌تا؛

۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الفقاهه*، جزء الاول، انتشارات مدرسه الامام امیر المومنین (ع)، چاپ اول، قم، ۱۴۹۳ ه. ق؛
۳۰. موسوی بجنوردی، میرزا حسن، *القواعد الفقهیه*، جلد ۲، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۱؛
۳۱. موسوی خمینی، سید روح الله، *الرسائل*، جلد ۱، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۷۲؛
۳۲. نائینی، محمد حسین، *منیه الطالب*، جلد ۲، مطبعه المرتضویه، نجف، ۱۳۵۸ ه. ق؛
۳۳. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، جلد ۳۷، طبعه الحجریه، ایران، بی تا؛
۳۴. نراقی، احمد بن محمد، *مستند الشیعه*، جلد ۲، مکتب المرتضویه، تهران، ۱۳۹۶ ه. ق؛
۳۵. نوری، میرزا حسن، *مستدرک الوسایل*، جلد ۱۷، بی نا، تهران، ۱۳۱۸ ه. ق.